

## فراز و فرود فرهنگ ایران در تقابل با فرهنگ مغول

### دکتر امیر نعمتی لیمایی

دکترای تاریخ ایران اسلامی، مشاور امور علمی دانشگاه عدالت، تهران، ایران

E-mail: amir.nemati.limaee@gmail.com

---

### چکیده

در پی یورش مغولان به ایران زمین و تصرف ایران توسط آنان، تلاش افزونی از سوی حاکمان مغول در جهت تحکیم هرچه بیشتر مبانی قدرت و پذیراندن آن به مردم ایران زمین انجام پذیرفت. در حقیقت، برابر با آنچه در منابع تاریخی آمده و برخی پژوهشگران معاصر نیز بر آن مهر تایید نهاده‌اند، مغولان که یارای آن یافته بودند دولت خود را بر ایرانیان تحمیل دارند، در پی آن بودند که فرهنگ خود را نیز بر ایران حاکم سازند. در این مقاله با بهره جستن از روش تحقیق تاریخی تلاش شده است درک شود عملکرد مهاجمان برای دستیابی بدین هدف و واکنش ایرانیان در برابر کنش‌های این چنینی چگونه بوده است؟ این کنش‌ها و واکنش‌های چه سرانجامی نیز در پی داشته است؟ آنچه روشن است، نتیجه‌ای که حاصل شده آن بوده است که دوران حکومت مغولان بر ایران را از منظر فرهنگ می‌توان به سه دوره مجزا تقسیم کرد. نخست، دوره شبیخون فرهنگی (از یورش چنگیز تا ورود هلاکو)، دوم، دوره مقاومت فرهنگی (از ورود هلاکو تا آغاز حکومت غازان) و سوم، دوره پیروزی فرهنگ ایران (از آغاز حکومت غازان تا پایان عصر ایلخانی). به تعبیر دیگر، سرانجام برخوردهای دو فرهنگ مختلف به غلبه فرهنگ ایرانی بر فرهنگ وارداتی مغول انجامید.

**کلمات کلیدی:** مغول، ایلخانان، ایران، سیاست، فرهنگ

## مقدمه

شناخت بارزهای اصلی تمدنی هر ملت برای مردمش، در حقیقت نوعی خودشناسی و آگاهی از ریشه‌های هستی و موجودیت هر فرد و شناسنامه ملی آن قوم است. ناگفته پیداست، این امر برای مردمان سرزمین‌هایی چون ایران که وارث فرهنگی بسیار کهن و دیرین بوده‌اند، بایسته‌تر و شایسته‌تر جلوه می‌نماید. از این روی، در این نوشتار تلاش بر آن است تا یکی از نمودهای اصلی تمدن یعنی وضع فرهنگ، دانش و آموزش در یکی از مقاطع پرحادثه و حساس تاریخ ایران یعنی روزگار فرمان‌روایی مغولان مورد بازبینی قرار گیرد. به واقع، توجه به اثرات واقعه‌ی هجوم چنگیز و هم‌چنین حکومت به تقریب درازمدت بازماندگان او بر ایران‌زمین نگارنده را بر آن داشت تا دریابد تکلیف اوضاع تمدنی و فرهنگی سرزمینی که اندک زمانی پیشتر از تابناکی و رخشنده‌گی افزون برخوردار و اندیشمندان و دانشمندانی چون بوعلی سینا، بیرونی، بیهقی، رازی، خیام، فردوسی، خوارزمی، مسکویه و... را پرورانده بود چه شد؟ آیا هم‌چنان که دولت از دست رفت فرهنگ نیز از دست برفت؟ آیا دانش و دانش‌پژوهی به کلی کنار نهاده شد و یا آن‌که به‌سان روزگاران پیشین به پیشرفت خویش ادامه داد؟ فرهیختگان و اهالی فرهنگ ایران‌زمین در این میان چه نقشی ایفا نمودند؟ به دیگر سخن، تلاش بر آن است تا این مهم درک شود که سیاست‌های فرهنگی مهاجمان و واکنش ایرانیان در برابر کنش‌های این‌چنینی آنان چگونه بوده و این کنش‌ها و واکنش‌های چه سرانجامی در پی داشته است؟

در حقیقت، نگارنده کوشیده است پس از گردآوری یادداشت‌های متعدد از منابع و مراجع گوناگون، عصر مغول را از دریچه فرهنگ مورد واکاوی قرار دهد و پاسخی درخور برای پرسش‌های یادشده بیابد. البته از این رهگذر فرض بر آن قرار گرفته که در درازنای قوام دولت مغول پیوسته دو کنش متقابل از جانب حکومت و مردم انجام می‌پذیرفت، از یک سو تلاش حکمرانان به منظور تحکیم هرچه بیشتر مبانی قدرت و پذیراندن آن به مردمان ایران و از دیگر سوی کوشش ایرانیان در جهت کمر راست کردن و تجدید حیات ملی و فرهنگی خویش.

## سیاست و فرهنگ در ادوار مختلف فرمانروایی مغولان

روزگار مغول از نظر رابطه سیاست و فرهنگ، قابلیت تقسیم به سه دوره متمایز با ویژگی‌های مختص به خود را دارا است. نخستین دوره را که با هجوم لشگریان چنگیز در سال ۶۱۵ هـ ق آغاز شد و تا زمان یورش هلاکو و سپاهیان‌ش به سال ۶۵۳ هـ ق به طول انجامید می‌توان دوره شبیخون

فرهنگی نامید، زیرا در این دوره مغولان در صدد تحکیم فرهنگ مغولی و تحمیل قانون‌ها و سنت‌های آن برآمدند. دومین دوره را که با ورود هلاکو و سپاهیان‌ش شروع گردید و تا زمان به تخت نشستن غازان (۶۹۴ هـ.ق) ادامه یافت می‌توان دوره مقاومت فرهنگی دانست، زیرا در این دوره ایرانیان با ظرافت، دقت و تردستی در صدد نجات هویت تاریخی، باورها و فرهنگ خویش برآمدند. سومین دوره را که سرآغاز آن با بر اورنگ شاهی نشستن غازان همراه شد و به تقریب تا پایان عهد سلطنت ابوسعید بهادرخان (۷۳۶ هـ.ق) امتداد پیدا کرد می‌توان دوره پیروزی کامل فرهنگ ایران بر فرهنگ وارداتی و بیگانه مغول برشمرد، چرا که در این عهد ایلخانان مغول از سویی آیین‌های شمن و بودا را وانهادند و اسلام اختیار کردند و از دیگر سوی کوشیدند تا راه و روش خود را با سنت و فرهنگ ایران سازگار نمایند.

#### **الف: از هجوم چنگیز تا یورش هلاکو (دوران شبخون فرهنگی)**

مغولان به رهبری و هدایت چنگیز در سال ۶۱۵ هـ.ق به ایران‌زمین، که سلطان محمد خوارزم‌شاه بر بخش بزرگی از آن فرمان می‌راند، تاختن آغاز کردند. این یورش سهمگین و گسترده که در ادامه روندش کلیه سرزمین‌های اسلامی را در بر گرفت و به ممالک اروپایی نیز کشیده شد، سبب گردید سرفصلی نوین در تاریخ ایران و اسلام بازگشوده شود. هجوم مغولان که به تعبیر اغراق‌آمیز ماتیو پاریس، از تاریخ‌نویسان سده سیزدهم میلادی، «طایفه‌ای ملعون از نژاد اهریمن» بودند (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۹: ۲۳) شکافی عمیق بر اساس و تزلزلی بسیار بر بنیان هر آنچه جامعه ایرانی در درازنای تاریخ بنا نهاده بود وارد آورد. در حقیقت، این هجوم با وجود آن‌که سرانجام به برخی نتایج خوشایند چون پایان بخشیدن به دوران جدایی سیاسی ایران و میان‌رودان (بین‌النهرین)، عینیت بخشیدن به یکپارچگی جغرافیایی ایران، رشد روزافزون اندیشه‌های عارفانه، برتری یافتن زبان پارسی بر زبان عربی پس از سده‌های متمادی تحت الشعاع قرار گرفتن و... منجر شد، بسیار تأسف بار بوده است. در طی این هجوم شمار افزونی از شهرهای آباد ایران‌زمین دستخوش تاراج و نابودی شدند، کتابخانه‌ها و خانقاه‌ها یا طعمه لهیب آتش گشتند و یا با خاک یکسان شدند. مسجدها و مدرسه‌ها نیز سرنوشتی مشابه یافتند و اگر پاره‌ای اوقات از ویرانی رستند، سرانجامی بهتر از مبدل شدن به اصطبل اسب‌های مغولان نیافتند (نعمتی لیمایی، ۱۳۸۵، ص ۸۵). در کنار این ویرانگری‌ها، کشتار مردمان نیز به راحتی از سوی پیروزمندان مغول انجام می‌پذیرفت. شمار کشتگان این رخداد وحشتناک چندان افزون بود که نویسندگان در کتاب‌های

خویش نوشتند «تا رستخیز اگر تولد و تناسل باشد غلبه‌ی مردم به عشر آن چه بوده است نخواهد رسید» (جوینی، ۱۳۸۲: ۲۱۲/۱-۲۱۱). در واقع، ابعاد حادثه چنان گسترده و فاجعه‌بار بود که برخی از تاریخ‌نویسان آن دوران آن را بدترین بلای نازل شده از ابتدای خلقت انسان تا به آن روز برشمردند (ابن‌اثیر، ۱۳۵۵: ۲۶/۱۲۵) و برخی دیگر از تاریخ‌نگاران آن عهد نوشتند که شاید آدمیان تا هزار سال دیگر نیز نظیر چنین حادثه‌ای را نبینند (مستوفی، ۱۳۸۵: ۵۸۲). ابن‌اثیر، نویسنده‌ی کتاب معروف الکامل فی التاریخ در مورد این رخداد نامیمون و رویداد غم‌انگیز چنین آورده است: چند سال از ذکر این حادثه خودداری کردم و به مناسبت عظمت آن از نوشتن آن کراهت داشتم. کیست که بر او نوشتن جز بر مرگ اسلام و مسلمین آسان آید، و این کار را سهل و ساده پندارد. کاش از مادر نزاده بودم و قبل از این واقعه مرده و در اعداد فراموش‌شدگان معدوم شده بودم (ابن‌اثیر، ۱۳۵۵: ۲۶/۱۲۵).

اما، آسیبی که هجوم مغولان به تمدن و فرهنگ ایرانی وارد آورد غمبارتر از قتل و غارت افزون و ویرانگری‌های گسترده بود، به گونه‌ای که تزلزل و گسست فرهنگی شدیدی ایجاد نمود و تمدن دیرپای ایران را در آستانه نابودی کامل قرار داد. در واقع، مغول‌ها به منظور حکومت بر سرزمینی دوردست، ناشناخته و بزرگ به ستیز فرهنگی، خواه آگاهانه خواه ناآگاهانه، روی آوردند و در این راستا یاسا را بر مردمان حاکم ساختند، محاکم یرغو را در برابر دیوان قضا علم کردند، نمونه‌های توتم و تابو را جایگزین اذان و نماز و منبر ساختند (بیانی، ۱۳۸۱: ۳۶۷-۳۶۸/۲) و مساجد را خندق پارگین و منابر را هیزم شوربا ساختند (نعمتی لیمایی، ۱۳۸۵: ۱۷۸). این مصیبت فرهنگی چنان گران و سخت بود که طبقه طلبه و جوینده علم و دانش در معرض تفرقه قرار گرفتند و گرفتار تیغ بی‌دریغ مغول شدند، هنر در دل خاک مدفون شد و قحطی مروت و فتوت رخ داد (جوینی، ۱۳۸۲: ۳/۱). در این میان تنها مناطقی چون نواحی باختری و جنوبی ایران که مورد تهاجم کمتری قرار گرفتند اقبال بهتری یافتند، اما همانگونه که قانعی، شاعر سده هفتم هجری، اذعان داشته مناطق خاوری ایران و دنیای اسلام چون فرارود (ماوراءالنهر) و خراسان که سالیانی دراز پایگاه و پناهگاه دانشمندان و دانش‌پژوهان بودند، در اثر حملات پیاپی ویران و نابود شدند (صفا، ۱۳۶۸: ۱۳/۴۸۹):

جهان از مغول شد پر از جنگ و جوش	به‌گردون گردان برآمد خروش
خراسان و این مرزها شد خراب	بدان‌سان که خون رفت در جوی آب

شایان توجه است که بی‌بهرگی مغولان از دانش و علم و ناآگاهی آنان خود از جمله عوامل اصلی این خانمان‌براندازی‌ها و خانمان‌سوزی‌های افزون به شمار می‌رفت. بسیاری از تاریخ‌نویسان

آن روزگار بر این نادانی اشاره داشته و بر ناسازگار بودن و ناهمساز بودن آنان با دانش، قلم و کتاب صحه نهاده‌اند. به عنوان نمونه، جوینی در این باره شرحی مفصل ارائه داده و در پایان نیز اشاره داشته است که «این اکاذیب از مطول اندکی و از صد یکی است که ثبت افتاد، غرض تقریر جهل و حماقت آن طایفه است» جوینی، ۱۳۸۲: ۴۴/۱). این نادانی و بی‌فرهنگی مغولان که زورگویی، فسق و فجور را جزیی از صفات مردانگی و یگانگی برمی‌شمردند (شبانکاره‌ای، بی‌تا: ۲۲۵)، موجب می‌شد آنان ویرانی و کشتار را به‌سان سوغات به هر ناحیه که پای می‌نهادند به ارمغان برند و البته در این میان مراکز علمی - فرهنگی نیز از این رهاوردهای ناخواسته بی‌بهره نماندند. چنان‌که در بخارا، مغولان در کنار ویران ساختن شهر و کشتار مردمان آن، مدارس و مساجد را آتش زدند (ابن‌اثیر، ۱۳۵۵: ۱۴۴/۲۶)، صندوق‌ها و مصحف‌های قرآن کریم را مبدل به آخور اسبان خویش کردند (بناکتی، ۱۳۴۸: ۳۶۶، میرخواند، ۱۳۷۵: ۸۴۳/۲) و افسار چهارپایان را به دست دانشمندان و مجتهدان سپردند (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۲۸). شوربختانه، در فراز و فرود این روزگار نابه‌سامان کار دانش و دانشمند به‌آن درجه از بی‌پایگی رسید که مغولان افراد عالم را می‌کشتند و یا آن‌که در شمارش کشتگان از آنان یاری می‌جستند، انگار که هیچ‌گونه کار با ارزش دیگری از دست آنان بر نمی‌آید. در تایید این نکته می‌توان به برهان‌های بسیار اشاره داشت. به عنوان نمونه، منهاج سراج جوزجانی در طبقات ناصری و خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در جامع‌التواریخ به هنگام بیان وقایع حمله مغولان به خوارزم از کشته شدن شیخ نجم‌الدین کبری، عارف نامی آن روزگار به دست مغولان سخن گفته‌اند (منهاج سراج جوزجانی، ۱۳۶۲: ۱۲۱/۲؛ رشیدالدین فضل‌الله:، ۱۳۷۴: ۳۶۱). نگارنده تاریخ جهانگشای نیز به وقت بیان رخداد‌های مرو اذعان داشته است که چون لشگریان مغول از کار کشتن مردم شهر فارغ شدند، «سید عزالدین نسابه، که از سادات کبار و به ورع و فضل مشهور بود، با جمعی سیزده روز به شمارش کشتگان پرداخت» (جوینی، ۱۳۸۲: ۱۲۸).

مشابه چنین وضعی در دیگر مناطق و هر جا که پای سپاهیان مغول به‌آن‌جا رسید تکرار شد و البته اگر هم ناحیه‌ای دچار ویرانی و انهدام کامل نگردید و یا در تیررس هجوم آنان واقع نگشت و لگدکوب سم ستوران آنان نشد، عامل فقر و نابه‌سامانی اقتصادی و پریشان‌حالی مردم و سرانجام ضعف اتحاد و اتفاق ملی اسباب رکود و ویرانی آن‌ها را فراهم آورد. گویا سیاست چنگیز آن بود تا با کشتن دانشمندان و اندیشمندان که از آنان می‌توان با عنوان اهالی فرهنگ، یاد کرد و همچنین تخریب مسجدها، مدرسه‌ها، خانقاه‌ها و کتابخانه‌ها که می‌توان آن‌ها را مکان‌های فرهنگی، نامید،

بنیان‌های فرهنگی قوم مغلوب را از پایه سست گرداند و بتواند اساس فرهنگ مغولی به ویژه یاسا را تا حد امکان بر آن‌ها تحمیل دارد. این سیاست از سوی نخستین جانشینان چنگیز نیز پی گرفته شد. با تمام این اوصاف، نیازمند یادکرد است این موضوع که قوم تابع می‌بایست تشکیلات مغولی را بپذیرد از همان ابتدا مسأله‌ای خطرناک ایجاد کرد و جنگ و ستیز نهانی یا آشکار دو فرهنگ مغول و ایران را باعث شد.

با مرگ چنگیز و به تبع آن پایان رسیدن موج یورش‌های او، فرزندش اوکتای برای افزودن هر چه بیشتر بر گستره قلمروی مغول تهاجم را از سر گرفت. به روزگار قدرتمداری اوکتای با وجود آن‌که وی از اخلاقی ملاپم‌تر و لطیف‌تر دست‌کم در مقام مقایسه با پدر برخوردار بود، ویرانگری و تاراج در همه زمینه‌ها و به تبع آن رکود و سیر قهقرایی فرهنگ ایران ادامه یافت (نعمتی لیمایی، ۱۳۸۵: ۲۳). گفتنی است، بر پایه برخی گزارش‌های تاریخی به هنگام حمله لشکریان اوکتای به شهر اصفهان بود که سخن‌سرایی چون کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی به زیر شکنجه جان سپرد. گویا او پیش از مرگ با خون خویش رباعی زیر را که پریشانی اوضاع آن روزگار را به وضوح هویدا می‌سازد بر دیوار نوشته بود (مستوفی، ۱۳۸۱: ۷۴۶):

کو دل که دمی بر وطن خود گرید  
بر حال من و واقعه بد گرید  
دی بر سر مرده‌ای دو صد گریان بود  
امروز یکی نیست که بر صد گرید

از دیگر سوی، بر پایه برخی روایت‌ها شاعر و عارف نامی، عطار نیشابوری نیز در سال ۶۲۷ هـ.ق به روزگار فرمانروایی اوکتای کشته شد (دولت‌شاه سمرقندی، بی‌تا: ۲۱۲). با مرگ اوکتای و فرا رسیدن دوران قدرت‌مداری گیوک و در پی او منکو که گویا واجد اندک علاقه‌ای به دانش ریاضیات و به‌ویژه نجوم بود (اشپولر، ۱۳۸۰: ۴۳۸) و حتی بنا بر آن داشت رصدخانه‌ای بنیان نهد (میرخواند، ۱۳۷۵: ۸۹۶/۲)، بنا به دلایل مختلف چون بی‌علاقگی گیوک نسبت به دانش و درگیری‌های سیاسی - نظامی منکو و هم‌چنین ادامه سیاست تحمیل یاسا بر مردمان مغلوب از سوی این دو فرمانروا، نه تنها کمترین تلاشی برای جبران ویرانگری‌ها صورت نگرفت، بلکه روند جنایات به خصوص در حوزه فرهنگ همچنان ادامه یافت و حتی در پاره‌ای اوقات شدتی بیش از پیش پیدا کرد. به عنوان نمونه، مدرسه‌ای که مادر منکوقاآن در بخارا بنیان نهاده و شاید بتوان آن را یگانه کار عام‌المنفعه مغولان در زمینه فرهنگ در دهه‌های ابتدایی حکومتشان برشمرد، اندک زمانی بعد در درگیری میان منکو و فرزندان جغتای پسر چنگیز به دست جغتائیان به کلی منهدم شد (بناکتی، ۱۳۴۵: ۴۰۵).

درحقیقت، استیلای مغول و وقایع پس از حمله آنان صدمات بزرگی را بر فرهنگ ایران‌زمین وارد ساخت و علوم و ادبیات را رو به تنزل برد و بسیاری از علما و فضلا و آثار علمی و ادبی را تلف نمود، اما ایرانی که در درازنای تاریخ در رویارویی با عناصر بیگانه، آن‌گاه که از شمشیر کاری ساخته نبود جنگ قلم را آغاز می‌کرد و همواره از این نبرد پیروز بیرون می‌آمد، این‌بار نیز پایداری فرهنگی پیشه ساخت و بر آن شد تا با سلاح قلم و اندیشه به آوردگاه گام نهد. آنچه آشکار است، آن‌اهل دانش و ادب جان به در برده از کشتار، دست در دست ارباب ذوق و هنر رهیده و رسته از ایلغار نهادند و با تلاش بسیار چراغ دانش و فرهنگ را با وجود تندباد استیلای چنگیزیان در دستان توانای خود روشن نگه‌داشتند. اینان به واسطه پافشاری‌ها و فداکاری‌های افزون یارای آن را یافتند که بسیاری از دستاوردهای پیشینیان را حفظ کرده و به آیندگان منتقل نمایند. با نگاهی کوتاه به تاریخ ایران به روشنی می‌توان دریافت که تا پیش از هجوم مغولان، ایران و اسلام هیچ‌گاه تا به این اندازه در معرض سقوط و نابودی قرار نگرفته بودند، اما آن‌چه هویدا می‌نماید آن است که ملیت و دین برای تداوم بقای خویش دست به دست هم دادند و اندیشمندان ایرانی با جان‌فشانی و پافشاری مردانه در تکاپوی آن شدند تا این کشتی شکسته و نیمه مغروق را از ورطه زوال به ساحل نجات برسانند.

#### **ب: از یورش هلاکونا آغاز فرمان‌روایی غازان (دوران مقاومت فرهنگی و نفوذ در اردوگاه دشمن)**

برابر با تاریخ، هلاکوخان مغول بنا به دستور برادرش منکوقاآن روانه ایران شد تا فتوحات مغول را در ایران و آسیای غربی دنبال نماید و از طریق تصرف سرزمین‌های باختری دنیای اسلام بر گستره قلمروی مغول بیفزاید، اما ناکامی او در مبارزه با شام و مصر و به تبع آن توقف پیشروی مغولان سبب شد که او زان پس اندیشه جهانگیری را وانهد و ناگزیر به جهاننداری اندیشد. اما وی در این راه با مشکل بزرگ عدم آگاهی مغولان از فنون و رموز ملکداری و آیین سیاست‌ورزی روبه‌رو بود. در این زمان بود که بسیاری از اندیشمندان ایرانی از فرصت سود جستند و با توجه به قدرت اندیشه و کلام خویش در جستجوی راه‌های نفوذ در دربار مغولان، کشاندن آنان به سوی فرهنگ ایران و به تعبیر دیگر ایرانیزه کردن مغولان برآمدند. این مهم در کنار فقدان سیاستمداران آگاه و زیرک و نبود دولتمردان خبره و توانمند در میان مغولان، برای هلاکوخان راه چاره‌ای باقی نهاد جز آن‌که دست به دامن خردمندان و سیاست‌ورزان ایرانی شود. البته، هلاکوخان از این نیاز دست‌گاه

حکومت خویش پیشتر آگاه شده بود و این از آن جهت هویدا است که او پیش از به بن‌بست رسیدن فتوحات نیز اندیشمندانی چند از ایرانیان، همچون خواجه نصیرالدین طوسی را به گرد خویش فراز آورده بود (نعمتی لیمایی، ۱۳۸۵: ۱۹۱). جمع گشتن این خردورزان در دربار ایلخان مغول اسباب توجه و عنایت خان مغول را به علم و دانش موجب شد و شرایط رشد و گسترش دوباره فرهنگ و ادب را تا اندازه‌ای تدارک دید. شایان توجه است که فراهم آمدن و مهیا شدن شرایط توسعه دانش، آن هم پس از حدود چهار دهه سرکوب دانش و دانش‌پژوهی، مورد توجه تقریباً تمامی تاریخ‌نویسان آن عصر قرار گرفته است و البته بسیاری از آنان عامل اصلی این رویکرد مثبت به مقوله‌هایی چون دانش را ویژگی‌های ذاتی خود هلاکوخان پنداشته‌اند. به عنوان مثال، تاریخ‌نویسی چون ابن فوطی او را دوستدار علما و فضلا خوانده (ابن فوطی، ۱۳۵۱ق: ۳۵۳)، مورخ دانشمندی به سان خواجه رشیدالدین وی را «عظیم حکمت‌دوست» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۷۳۴) نامیده و وقایع‌نگاری همانند ابن عبری نیز او را مردی حکیم و دارای فهم و معرفت پنداشته است (ابن عبری، ۱۳۶۴: ۳۷۸). با تمام این اوصاف، چنین برمی‌آید که این تاریخ‌نویسان پرآوازه، دست‌کم در این مورد از نکته‌سنجی و تیزبینی به دور بوده‌اند و چنین گفتارهایی را بدون تعمق و تأمل و تا حدی ساده‌انگارانه بیان داشته‌اند، زیرا بسیاری از شواهد تاریخی نمایان می‌سازد که هلاکوخان دارای نگرش علمی نبوده است. به عنوان نمونه، شرح تاریخی چگونگی بنای رصدخانه مراغه که بنیان آن به عهد سلطنت هلاکو نهاده شد آشکارا نشان می‌دهد که اگر وجود خردپیشه‌ای زیرک چون خواجه نصیرالدین طوسی و تلاش و کوشش فراوان او نبود و چنانچه وی از باورها و پندارهای خرافی خان مغول بهره بر نمی‌گرفت و او را نمی‌فریفت که با ساخت این رصدخانه از «حوادث مستقبالات شهر و اعوام و کیفیت امتداد عمر و حال نفس و توسعه‌ی بقای ملک و توالد و تناسل و سفرهای پادشاه» (شیرازی، ۱۳۳۸: ۵۱) می‌تواند آگاه شود کمترین کاری صورت نمی‌پذیرفت. این حکایت به وضوح خرافاتی بودن هلاکو و به تبع آن ناآگاهی او را نمایان می‌سازد. در تایید این مسئله، یعنی ناآگاهی و بی‌دانشی هلاکو، می‌توان به گفتار نویسنده کتاب البدایه و النهایه نیز استناد نمود که باور داشت هلاکو با وجود همکاری و همراهی با دانشمندان، فاقد آگاهی در زمینه‌های علمی بوده است (ابن کثیر، ۱۳۵۸-۱۳۵۱ق: ۲۲۵/۱۳). تاریخ شواهد افزون‌تری نیز در این مورد، یعنی ناآگاهی و نادانی هلاکو به یادگار دارد. به عنوان نمونه، به عهد فرمان‌روایی هلاکو بود که صدرالدین ساوجی که «از جمله فضیلتی زمان» (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۱۰۸/۳) و «در ذهن و ذكاء عظیم‌المثل بود» به سحر و جادو متهم گشت و به قتل رسید (مستوفی،



۱۳۸۱: ۶۹۵) از دیگر سوی، نویسنده تاریخ حبیب‌السیر، به هنگام بیان شرح احوال علامه قطب‌الدین شیرازی از شاگردان برجسته خواجه نصیر آورده است که «روزی مولانا قطب‌الدین در خدمت خواجه نصیرالدین به مجلس هلاکوخان درآمد و ایلخان بنا بر آن‌که در آن ایام از خواجه رنجیده بود آغاز اعراض و خشونت کرده، در آن اثنا آن جناب را گفت: اگر رصد ناتمام نمی‌ماند تو را می‌کشتم» (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۱۱۶/۳). این روایت، کاملاً از بی‌دانشی و بی‌فرهنگی هلاکو خبر می‌دهد، زیرا اگر او واجد حتی اندکی آگاهی در زمینه‌های علمی می‌بود هرگز بر خود روا نمی‌پنداشت با اندیشمندی چون خواجه نصیر که جامع تمام علوم بود چنین برخوردی نماید.

با تمام این اوصاف، عهد زمامداری هلاکو را باید دوران آغازین مقاومت فرهنگی و شروعی دوباره برای تجدید حیات دانش، فرهنگ و ادب، پس از چند دهه ویرانگری، جنایت و خونریزی برشمرد. البته این بدان معنی نیست که تهاجم فرهنگی مغولان در این زمان پایان پذیرفته بوده است، زیرا پس از این نیز بارها کشتار اندیشمندان و تخریب اماکن علمی - فرهنگی انجام پذیرفت. اما این نکته بیانگر این واقعیت است که فرهنگ ایرانی سرانجام توانست خود را از نابودی نهایی برهاند و اندک اندک از شدت و قدرت شیبخون فرهنگی بیگانه بکاهد و آهسته آهسته خود را برای پیروزی نهایی بر فرهنگ مغولی آماده سازد.

در پی مرگ هلاکو، دورانی سرشار از کشمکش و هماوردجویی که اسباب ناتوانی ایلخانی را تدارک دید آغاز شد. آنچه هویدا است، در این عهد، ایلخانان مغول را با فرض دانش‌دوستی نیز یاری آن نبود که به حمایت دانش و دانشمندان برخیزند، زیرا آنان به سبب گرفتاری و اشتغال به مسایل عدیده سیاسی و نظامی، تمام وقت و توان خود را مصروف فرمانروایی خویش می‌ساختند. زرتشت بهرام، سخن‌سرای زرتشتی مذهب این روزگار، در اشعار خویش بارها از اوضاع نامساعد زمان شکوه نموده که برای شناخت بهتر و افزونتر محیط سراسر فساد و تباهی این دوران راهنمایی ارزشمند و سندی سودمند است (صفا، ۱۳۶۸: ۵۱۳/۱/۳):

به وستا در نشان دادی تو ما را  
به پیش آید چنین روزی شما را  
کنون آن روزگار و وقت و دور است  
جهان پر فتنه و آشوب و شور است  
به دست ناکسان افسوس ایران  
فتاده شد خراب و تار و ویران  
تو می‌بینی همه ایام چونین  
شده گیتی خراب و خلق غمگین

در عهد اباق‌خان، پسر و جانشین هلاکو، دو دانشمند بزرگ و سیاستمدار خبره یعنی شمس‌الدین محمد جوینی و برادرش عظاملک اسباب رونق کار دولت شده بودند. از دیگر سوی،

نزدیک به یکصد تن از دانش‌آموختگان محضر خواجه نصیرالدین طوسی نیز در دربار گرد آمده بودند (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۷۴۴). با وجود این، گویا دانش و فرهنگ چندان مورد اقبال قرار نداشت. این مساله از آن‌جا پیدا است که منابع تاریخی آن عهد به غیر از ذکر اتمام بنای رصدخانه مراغه، در مورد اوضاع علمی و فرهنگی روزگار اطلاعات چندانی به دست نمی‌دهند. البته ناگفته نپیداست که حضور یکصد دانش‌آموخته مکتب خواجه نصیرالدین (موسوی گیلانی و صفری فروشانی، زمستان ۱۳۹۲: ۳) و هم‌چنین برادران جوینی در دربار اباق‌خان خود نشانگر قدرت‌یابی تدریجی و مجدد فرهنگ ایران است.

با مرگ اباق‌خان، دگربار جنگ قدرت میان مدعیان تاج و تخت برپا گردید و سرانجام تکودار، برای چند صباحی بر اریکه شاهی تکیه زد. بایسته و شایسته است یاد شود، شورش‌ها و طغیان‌های شاهزادگان و امیرانی چون ارغون که سودای تاج و تخت به سر داشتند و سرانجام نیز اسباب برکناری تکودار را فراهم آوردند، فرصت کمتری را برای توجه به اموری به غیر از امور سیاسی - نظامی به تکودار می‌بخشید. با وجود این، مدت دو سال و اندی حکومت احمد تکودار، که خاندان جوینی عهده‌دار امور دیوانی دربارش بودند، به تقریب با پیشرفت در جهت احیای فرهنگی ایران و عقب راندن عنصر بیگانه مقارن گردید، زیرا به سبب اسلام آوردن تکودار، آیین اسلام به جای یاسای چنگیزی و آداب مغولی حکمفرما گشته بود. با تمام این اوصاف، فرهنگ ایران که در این زمان سرمست از باده پیروزی و سرخوش از برتری یافتن بر فرهنگ مغول بود به ناگاه در آستانه زوال ابدی قرار گرفت، زیرا از میان مغولان فردی یارای آن را یافت تا به مقام ایلخانی دست یابد که نماینده تمام‌عیار فرهنگ مغول بود و این نشان می‌داد که فرهنگ مغولی هنوز توان داشته و عرصه را به طور کامل برای فرهنگ ایران باز نگذاشته است. ارغون، که با کشتن احمد تکودار بر سریر سلطنت تکیه زد، اوضاع را چنان دگرگون ساخت و شرایط را آن‌چنان اسفناک کرد که گویی دگر بار روزگار اولیه و سال‌های نخستین فرماوایی مغولان تکرار شده است. در این عهد سختگیری بر مردمان و کشتار اندیشمندان و علما از سر گرفته شد. اما بی‌گمان، سهمگین‌ترین و غم‌انگیزترین ضربه‌ای که بر پیکر فرهنگ ایران وارد آمد آن بود که خاندان جوینی، که بسیاری‌شان در شمار بزرگترین دانشمندان ایران‌زمین و از جمله قافله‌سالاران کاروان علم و فرهنگ آن روزگار بودند، قربانیان پندارهای نادرست ایلخان مغول شدند. (شیرازی، ۱۳۴۸: ۱۴۱؛ رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۸۱۱-۸۰۸) مصیبت مرگ این خاندان برای فرهنگ‌مردان و از جمله آنان مجد همگر، بدر جاجرمی و سعدی شیرازی چنان جانکاه و دردناک بود که در آثار

خویش از این رخداد به تلخی بسیار یاد کردند(شوشتری، ۱۳۷۵ق: ۴۷۹/۲؛ دولتشاه سمرقندی، بی- تا: ۲۱۲).

در دوران قدرتمداری ارغون، که بر آیین بودا و نسبت بدان بسیار متعصب بود(میرخواندبلخی، ۱۳۷۵: ۹۲۸) و بنا به برخی روایات به «صنعت اکسیر و حرفت کیمیاگری گرایش نشان می‌داد»(قاشانی، ۱۳۴۸: ۱۱۷) اوضاع چندان ناگوار شد که وزیر یهودی‌مذهب او، سعدالدوله، اندیشه نابودی اسلام و حتی ویرانی کعبه را به سر می‌پروراند و در فرمان‌های خود دستور قتل بزرگان و عالمان مسلمان را صادر می‌کرد، چنان‌که طی دو فرمان جداگانه امر به کشتن دو بیست تن از بزرگان خراسان و هفده تن از دانشمندان نامدار شیراز داد(شیرازی، ۱۳۳۸: ۲۴۲) در حقیقت، به روزگار ارغون نه تنها علمای مسلمان مورد پشتیبانی واقع نشدند بلکه با بی‌اعتنایی افزون و حتی خطر کشته شدن روبرو گشتند. شاید یکی از دلایل عمده این بی‌اعتنایی، در کنار فتنه‌برانگیزی‌های افزون سعدالدوله، مسلمان بودن تکودار و به تبع آن گرایش دانشوران مسلمان به او و هراس ارغون از انتقام آنان بود.

با به پایان رسیدن دوران فرمانروایی ارغون، منصب ایلخانی به دو ایلخان ناتوان دیگر یعنی گیخاتو و سپس بایدو رسید. این دو ایلخان بیشتر وقت و همت خود را مصروف نبرد و مبارزه بر سر قدرت ساختند. دوره قدرتمداری به تقریب کوتاه‌مدت گیخاتو به درگیری‌های سیاسی، نظامی و اجتماعی همچون اعتراض‌های ناشی از نشر اسکناس چاو سپری شد. بایدو نیز که چند ماهی عنوان خانی را یدک می‌کشید پیش از آن‌که فرصت انجام کاری را بیابد مقهور قدرت غازان‌خان گردید و از سریر سلطنت به پایین آورده شد. به عبارتی، در این دوران پراشوب به سبب ناپایداری اوضاع سیاسی، وضع علوم و مدارس و مراکز فرهنگی بسیار پریشان و نامناسب می‌نمود. شاید اگر حضور پر قدرت غازان‌خان در صحنه منازعات سیاسی کشور رخ نمی‌داد، فرهنگ و ادب از این سرزمین به کلی رخت برمی‌بست.

### ج: از آغاز فرمان‌روایی غازان تا مرگ ابوسعید (دوران پیروزی نهایی فرهنگ ایران)

با گذشت اندک زمانی از به قدرت رسیدن بایدو، غازان‌خان پسر ارغون که به آیین اسلام گرویده بود(شرفی، بهار ۱۳۹۵: ۹۳)، تاج شاهی را از او ربود و خود بر اریکه سلطنت نشست. غازان که «اهل ادب و حکمت و فضل را دوست می‌داشت»(اقبال آشتیانی، ۱۳۷۹: ۲۸۵) پس از

دستیابی به تاج و تخت، اصلاح‌گری بسیار در زمینه‌های مختلف پیشه ساخت. آن‌گونه که از جستجو در تاریخ‌نوشته‌ها برمی‌آید اصلاحات گوناگون او را سه عامل عمده سبب گردید:

الف: جبر زمانه که غازان را ناچار ساخت برای جلوگیری از اضمحلال حکومت ایلخانی که به دلیل رقابت‌ها و منازعات بی‌شمار شاهزادگان و امیران مغول در اوج ناتوانی و در آستانه انحطاط و سقوط به سر می‌برد، سیاست اصلاح‌گری و مرمت امور در تمام زمینه‌ها، از جمله فرهنگ را پیشه خویش سازد. زیرا او به خوبی دریافته بود راز ماندگاری و دوام فرمان‌روایی ایلخانی اصلاح همه‌جانبه امور و به کار بستن شیوه‌های مبتنی بر عدل و دادگری است و به همین سبب همواره به «تمشیت مصالح عالمیان» فرمان می‌داد (شیرازی، ۱۳۳۸: ۴۵۷).

ب: ویژگی‌های شخصی خود غازان که فردی کمال‌گرا، هنرمند، دانشمند و به تعبیری «عقل و اکحل ابنای زمان» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۴: ۹۷۴) بود، چنانکه علاوه بر زبان‌های مغولی و فارسی به عربی، چینی، تبتی و لاتین نیز تا اندازه‌ای آگاه بود و تاریخ به‌ویژه تاریخ مغول را نیک می‌دانست. گفتنی است، خواجه رشیدالدین مقدار بسیار زیادی از اطلاعات نفیسی را که در جامع‌التواریخ ضبط کرده از غازان آموخته بود (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۹: ۲۸۴).

ج: حضور شخصی فرهیخته و خردمند چون خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در دربار غازان. در حقیقت، خواجه رشیدالدین را که مرد سیاست، مدیریت، امور دینی، فلسفه، طب، تاریخ، تألیف و انشا بود، در سیاست‌ورزی و جهان‌داری نظری صائب داشت و به زبان‌های فارسی، عربی، ترکی، مغولی و عبری آشنایی و آگاهی تام داشت (نعمتی لیمایی، ۱۳۸۵: ۹۹) باید ایدئولوگ، طراح، متفکر و الهام‌دهنده اصلاحات غازانی دانست، زیرا این شخصیت عالی که شاید بتوان او را وارث موارث باستانی دانست با دوران‌دیشی و تیزبینی خاص خود اقدام‌های بسیار ارزشمندی در جهت اعتلای فرهنگ و تمدن ایران‌زمین انجام داد.

در سایه عوامل فوق در زمان غازان‌خان، فرهنگ و تمدن دگربار در مسیر پیشرفت قرار گرفت و تحولی ژرف در جهت گسترش مراکز فرهنگی و جذب دانشمندان و دانش پژوهان رخ داد، به گونه‌ای که مراکز علمی و آموزشی چون مجتمع‌ها و شهرک‌های علمی - فرهنگی ربع رشیدی و شنب‌غازانی ساخته شدند. این مجتمع‌ها و شهرک‌ها به‌سان پایگاهی برای فراز آمدن اهل فن، علما، طبیبان برجسته و متخصصان صاحب‌نام، مترجمان آثار، خطاطان، کاتبان و... درآمدند و اسباب رونق دانش را فراهم آوردند. در اهمیت افزون این مراکز همان بس که تنها در

ربع رشیدی چهارصد دانشمند و دست‌کم شش هزار طالب علم «از سر رفاهیت خاطر به افادت و استقامت مشغول» بودند و روزگار می‌گذرانند (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۴۶: ۲۳۷).

در واقع، عصر غازان را که همراه شد با صدور فرمان اسلام اختیار کردن تمامی اقوام غول (نعمتی لیمایی، ۱۳۸۵: ۳۱) باید عصر طلایی ایران عهد ایلخانی و دوران پیروزی نهایی فرهنگ ایرانی و فرامین اصلاحی او را نقطه عطفی در جریان آبادگری فرهنگی روزگار ایلخانی دانست و باید اقرار نمود که در کل تاریخ ایران، شمار شاهانی که تاثیری چنین بر کلیه امور و به ویژه امور فرهنگی نهاده باشند، اندک بوده است. شاید بتوان با کمی اغراق غازان را مصداق عینی بیت ذیل که از نویسنده‌ی مجمع‌الانساب نقل شده، برشمرد (شبانکاره‌ای، بی‌تا: ۲۶۸):

در صد هزار قرن سپهر پیاده رو نارد چو تو سوار به میدان روزگار

با مرگ غازان برادرش اولجایتو (سلطان محمد خدابنده) جانشین شد و تاج شاهی بر سر نهاد. وی هر چند راه اصلاحات را چندان ادامه نداد اما فرمان راند تا قواعد و قوانینی که غازان بنیان نهاده بود همچنان معمول و مرسوم باشد و هیچکس از آن تخلف نکند (خوافی، بی‌تا: ۱۳) از دیگر سوی، در دربار وی نیز چون دربار غازان کار مملکت بر «خواجه رشیدالدین طیب می‌رفت» (شبانکاره‌ای، بی‌تا: ۲۷۰). به دیگر سخن، کاربرد دو سیاست حفظ وضع پیشین و ابقای خواجه رشیدالدین بر مسند وزارت مانع درهم‌آمیختگی اوضاع شد (رجب‌زاده، ۱۳۵۸: ۱۷۱) این دو عامل، کارکرد مثبت خود را در بنای شهر سلطانیه به روشنی نمایان ساختند، به گونه‌ای که برابر اسناد تاریخی، اولجایتو که گرایش به هنر نیز داشت (بویل، ۱۳۸۱: ۳۸۱/۵)، برای ساختن شهر سلطانیه همان راهی را پی گرفت که غازان در ساختن شنب‌غازانی در پیش گرفته بود و پس از ساختن شهر و گنبد در اطراف مقبره خود هفت مسجد بنا نهاد و ابنه‌های دیگری چون دارالشفاء، داروخانه، دارالسیاده، خانقاه و مدرسه بزرگی چون مدرسه‌ی مستنصریه بغداد بنیاد نهاد. خواجه رشیدالدین نیز «عمارتی بلند مشتمل بر مدرسه و دارالشفاء» و هم‌چنین خانقاه در سلطانیه بنا کرد (میرخواند، ۱۳۷۵: ۹۴۸/۲). در زمان اولجایتو ابتکار جدیدی نیز انجام گرفت و او که «در سفر و حضر و روز و شب ذوق مجالست و مخالطت و بهره‌مفالحت و محادثت از حضور علما و حکما و فضلا» (قاشانی، ۱۳۴۸: ۱۰۷) داشت، مدارس سیار را برای نخستین بار در جهان در اثر مشاوره با خواجه رشیدالدین ابداع کرد (شیرازی، ۱۳۳۸: ۵۴۳). این ابتکار را که به تعبیر و صاف الحضرة شیرازی «موجب خجالت و غیرت گذشتگان و غبطت و حیرت آیندگان» (همان: ۵۴۳) بود می‌توان برهان استوار و نماد برجسته‌ای از عظمت و نیرومندی فرهنگ ایرانی برشمرد، زیرا اگر

چنین نبود در طی کمتر از یکصد سال در کسانی که جز ویرانی و کشتار نمی‌دانستند چنان دگردیسی روحی ایجاد نمی‌شد که ناگزیر گردند برای فرا گرفتن دانش در هر زمان و مکان چاره‌اندیشی نمایند.

مذهب و مناظره‌های مذهبی نیز در زمان اولجایتو از اهمیت به‌سزایی برخوردار گشته بود. اولجایتو که در ابتدا بر آیین مسیح بود و بعدها در اثر تشویق و ترغیب زوجه مسلمانش اسلام اختیار کرد و مذهب حنفی را پذیرفت و پس از آن هم چندبار به مذهب شافعی و یکبار نیز به آیین شیعی روی آورد (بیانی، ۱۳۸۲: ۳۱۳) به دور از تعصبات مذهبی، دربار خویش را مامن و ماوای نام‌آورانی از مذاهب مختلف چون علامه حلی شیعی، صدرجهان بخارایی حنفی و نظام‌الدین عبدالملک مراغه‌ای شافعی قرار داد، به طوری که در دربار او پیوسته مباحثات افزون در اثبات حقانیت مذاهب انجام می‌پذیرفت. درحقیقت، گرایش‌های ذهنی و همچنین آزاداندیشی و روحیه تساهل و تسامح مذهبی اولجایتو سبب گردید مسایل مذهبی و دانش‌های مرتبط با آن بیش از پیش مطرح شوند (نعمتی لیمایی، ۱۳۸۵: ۱۰۲).

با مرگ اولجایتو دوران زمامداری ابوسعید بهادرخان، آخرین ایلخانی که اندک اقتداری داشت، فرا رسید. به عهد سلطان ابوسعید، با وجود آن‌که وی اهل هنر و ادب بود و خط پارسی و مغولی را به غایت خوب می‌نوشت (شبانکاره‌ای، بی‌تا: ۲۸۶؛ اوحدی اصفهانی، ۱۳۴۰: ۴۹۲)، اوضاع فرهنگی به‌سان روزگار غازان و اولجایتو مساعد و نیکو نمی‌نمود. زیرا ابوسعید را به سبب خودسری امیران یارای تسلط کامل بر کل قلمروی ایلخانان نبود و ناگزیر قسمت اعظم وقت خویش را صرف گسترش اقتدار خود می‌نمود و از این روی کمتر فرصت آن را می‌یافت تا به زمینه‌هایی چنین توجه کند. این مهم همراه با هرج و مرج ناشی از خودسری‌ها اسباب افول و رکود فرهنگ و تمدن را دگربار فراهم آورد. افزون بر این، به روزگار قدرتمداری ابوسعید که مورد ستایش برخی بزرگان چون اوحدی اصفهانی نیز بوده است (اوحدی اصفهانی، ۱۳۴۰: ۴۹۳-۴۹۲) ضربه‌ای سهمگین بر پیکر فرهنگ وارد آمد و بزرگمرد علم و سیاست، خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، که در تاریخ و تفسیر، علم کلام، فلاحت، تأسیس مدارس و بناهای خیریه و پرورش علما آثار جاودانی از خود به یادگار نهاده بود، بر اثر دسیسه‌چینی‌های درباریان و «به سعی جمعی صاحب اغراض» (نطنزی، بی‌تا: ۲۴۲) کشته شد. مرگ این نمونه تدبیر، عقلانیت و دانش ایرانی که «وزارت آصف و بوذرجمهر با وزارت و تدبیر او خوار و حقیر بود» (مستوفی، ۱۳۸۵: ۶۱۲) سیر قهقراپی فرهنگ را شدت دوچندان بخشید. متأسفانه در این وانفسا یادگار ارزنده خواجه

رشیدالدین، ربع رشیدی نیز سرنوشتی بهتر از غارت و نابودی نیافت. (میرخواند، ۱۳۷۵: ۹۶۱/۲) البته اندک زمانی بعد خواجه غیاث‌الدین فرزند او وزارت یافت و این «وزیر فرشته‌سیرت» (مستوفی، ۱۳۸۵: ۶۱۲) اسباب رونق دوباره ربع رشیدی را دست‌کم برای مدت زمانی کوتاه فراهم آورد (نعمتی لیمایی، ۱۳۸۵: ۱۹۳). مرگ ابوسعید همراه شد با آغاز هم‌آوردجویی‌ها و رقابت‌های شاهزادگان، امیران و سران خاندان‌های مختلف برای نیل به تاج و تخت. در حقیقت، دوران اقتدار ایلخانان در این زمان به پایان رسید و دولت ایلخانی در پی این نبردهای داخلی دستخوش تجزیه شد، قتل، غارت و ویرانی بار دیگر بر سراسر ایران حکمفرما گردید و در کنار مدعیان مقام ایلخانی نظیر آریاخان، موسی‌خان، محمدخان و... سلسله‌هایی محلی و کوچک چون آل اینجو، آل چوپان، سرداران و... نیز سر برآوردند. هیچیک از این مدعیان ایلخانی و هیچکدام از این سلسله‌های محلی یارای آن نیافتند تا رقیبان را از میدان به در کنند و اهمیت و اقتدار چشم‌گیری به هم رسانند. دو بیت شعری که مولف ظفرنامه یزدی در این باره در کتاب خویش ذکر داشته بازتاب دهنده اوضاع نابه‌سامان و بازگوکننده شرایط نابه‌هنجار آن هنگام است (یزدی، بی تا: ۴۲۷):

نهادند شمشیر در یکدگر شد آشفته آن مملکت سر به سر  
 شده تنگ از ایشان دل سلطنت که ده پادشاه بود و یک مملکت

این کشمکش و درگیری‌های فاجعه‌بار که فقط با پدیدار شدن امیری توانمند، بارآوده و البته خونریز چون امیر تیمور گورکان در اواخر سده هشتم پایان پذیرفت، سبب شد تا دگر بار به‌سان دهه‌های نخستین هجوم مغولان، عصر تاریکی فرهنگ پدیدار شود و روزگار زوال تمدن فرا رسد. خلاصه کلام آن‌که در اثر عوامل یادشده در دوران سلطنت ابوسعید وضع دانش و دانشمندان نامساعد و به ویژه در پس از مرگ او نامناسب‌تر شد و فرهنگ غنی و دیرپای ایرانی دست‌کم برای چند صباحی از عرصه فعالیت و سرزنده بودن دور گشت. با تمام این اوصاف، نیازمند یادکرد است هرچند فرهنگ ایرانی در این روزگار رو به ضعف گذاشت، اما این کم‌توانی را نباید به حساب توانمندی فرهنگ مغولی نهاد. زیرا، از روزگار به تاج و تخت دست یافتن غازان این فرهنگ ایرانی بود که یکه‌تاز و پیروز میدان بود و با توجه به تلاش و تکاپوی مجدانه اهل فرهنگ ایران، به تفریب عرصه از وجود هم‌اوردی چون فرهنگ مغول تهی شده بود. اگر این‌گونه نبود و اسپین ایلخانان اسلام اختیار نمی‌کردند و آخرین مدعی مقام ایلخانی نامی ایرانی، یعنی انوشیروان عادل، برای خود بر نمی‌گزید.

**برآیند سخن:**

برابر با آنچه تا به اکنون گفته شد می‌توان دریافت که به راستی در درازای دوران حکومت مغولان دو گونه تلاش متقابل به صورت پیوسته و مداوم از جانب حکومت و مردم انجام می‌شده است. از یک سوی، تکاپوی حکومت به منظور تحکیم هرچه بیشتر مبانی قدرت و تحمیل آن به ایرانیان و از دیگر سوی، کوشش مردمان ایران‌زمین در جهت کمر راست کردن و تجدید حیات ملی و فرهنگی. در دهه‌های نخستین ورود مغولان، آنان به ضرب شمشیر و زور سرنیزه تحکم و سلطه خویش را مسلم ساختند، اما ایرانیان از زمانی که دریافتند دیگر بازوهایشان را توان شمشیر زدن نیست با سلاح قلم و اندیشه به جنگ شمشیر و نیزه رفتند و در صدد برآمدن تا نقش‌های پیشین و تاریخی خویش را بازآفرینی نمایند. چون اداره حکومت از مغولان نابخرد در ملکداری و ناآگاه به امور سیاست ساخته نبود، به زودی عنصر ایرانی یارای آن را یافت تا در گرداندن امور شرکت جوید و این بار او بود که با فرهنگ دیرپای خویش فرهنگ بیگانه را پس راند. فرهیختگان ایرانی تبار با سلاح‌هایی بسیار کارآمد، چون دیوان و دین، در برابر بیگانه ایستادگی پیشه ساختند و سرانجام نیز توفیق آن را پیدا کردند تا یاد و خاطره‌ی چنگیز و آیین یاسایش را کمرنگ نمایند و حتی به تقریب از ذهن‌ها بزدایند.



### منابع و مأخذ

۱. ابن اثیر. عزالدین ابوالحسن علی (۱۳۵۵). الکامل فی التاریخ. ترجمه ابوالقاسم حالت. ج ۲۶. تهران: بی نا.
۲. ابن عبری. غریقوریوس ابوالفرج اهرن (۱۳۶۴). تاریخ مختصر الدول. ترجمه محمدعلی تاج پور و حشمت الله ریاضی. تهران. اطلاعات.
۳. ابن فوطی بغدادی. کمال الدین ابی الفضل عبدالرزاق (۱۳۵۱ ه.ق) الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائه السابعه. بغداد. المكتبه العربيه.
- ۴- ابن کثیر. عمادالدین (۱۳۵۱-۱۳۵۸ ه.ق). البدايه و النهايه. جلد سیزدهم. قاهره. مطبعه السعاده.
۵. اشپولر. برتولد (۱۳۸۰). تاریخ مغول در ایران. ترجمه محمود میرآفتاب. چ ۷ تهران. انتشارات علمی و فرهنگی.
۶. اقبال آشتیانی. عباس (۱۳۷۹). تاریخ مغول. چ ۷. تهران: امیرکبیر.
۷. اوحدی اصفهانی. (۱۳۴۰). کلیات. با تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی. تهران. امیر کبیر.
۸. بناکتی. ابوسلیمان داود (۱۳۴۸). تاریخ بناکتی. به کوشش جعفر شعار. تهران. انجمن آثار ملی.
۹. بویل، جی. آ (۱۳۸۱). تاریخ دودمانی و سیاسی ایلخانان. در تاریخ ایران کیمبریج (ص ۳۹۶-۲۸۹). ترجمه حسن انوشه. چ ۵. ج ۵. تهران. امیرکبیر.
۱۰. بیانی. شیرین (۱۳۸۱). دین و دولت در ایران عهد مغول. چ ۲. ج ۲. تهران. مرکز نشر دانشگاهی.
۱۱. بیانی. شیرین (۱۳۸۲). مغولان و حکومت ایلخانی در ایران. چاپ دوم. تهران: سمت.
۱۲. جوینی. عظاملک (۱۳۸۲). تاریخ جهان گشای. به سعی و اهتمام و تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی. چ ۳. ج ۱. تهران. دنیای کتاب.
۱۳. خوافی. فصیح احمد (بی تا). مجمل فصیحی. به تصحیح محمود فرخ. مشهد. توس.
۱۴. خواندمیر. غیاث الدین بن هماد الدین (۱۳۳۳). تاریخ حبیب السیر. ج ۳. تهران. کتابخانه خیام.
۱۵. دولت شاه سمرقندی (بی تا). تذکره الشعرا. به همت محمد عباسی. تهران. کتاب فروشی بارانی.
۱۶. رجبزاده، هاشم (۱۳۵۸). آیین کشورداری در عهد خواجه رشیدالدین فضل الله. تهران. توس.

۱۷. رشیدالدین فضل‌الله. ابن عمادالدوله ابی‌الخیر مؤفق الدوله علی (۱۳۷۴). جامع التواریخ. به کوشش بهمن کریمی. چ ۴. تهران. اقبال.
۱۸. رشیدالدین فضل‌الله. ابن عمادالدوله (۱۳۴۶). مکاتبات رشیدی. گردآوری محمد ابرقوهی. تصحیح محمد شفیع. پاکستان. کلیه پنجاب.
۱۹. شبانکاره‌ای. محمد (بی‌تا). مجمع الانساب. به تصحیح میرهاشم محدث. تهران. امیرکبیر.
۲۰. شرفی، محبوبه (بهار ۱۳۹۵). «فرهنگ‌پذیری مغولان در عهد مسلمانی ایلخانان». تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات، ش ۴۰. ص ۸-۱۰۸.
۲۱. شوشتری، قاضی سید نورالله (۱۳۵۷هـ.ق). مجالس المومنین. ج ۲. تهران. بی‌نا.
۲۲. شیرازی. فضل‌الله بن عبدالله (۱۳۳۸). تاریخ و صاف الحضرة در احوال سلاطین مغول. تهران: کتابخانه ابن سینا و کتابخانه جعفری تبریزی.
۲۳. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۸). تاریخ ادبیات در ایران. ج ۳. ۱. چ ششم. تهران. فردوس.
۲۴. قاشانی. ابوالقاسم عبدالله بن محمد (۱۳۴۸). تاریخ اولجایتو. به اهتمام مهین همبلی. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۵. گیلانی. سیدجعفر و صفری فروشانی. نعمت‌الله (زمستان ۱۳۹۲). «مراکز علمی و آموزشی شیعیان در عصر ایلخانان و و تاثیر آن در فرهنگ و تمدن اسلامی - ایرانی»، تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات، ش ۳۱، ص ۲۲-۱.
۲۶. مستوفی. حمدالله (۱۳۸۱). تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران. امیرکبیر.
۲۷. منهای سراج جوزجانی. عثمان (۱۳۶۲). طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام. به تصحیح عبدالحی حبیبی. ج ۲ (دو جلد در یک مجلد). تهران: دنیای کتاب.
۲۸. میرخواند بلخی. محمد بن خاوندشاه (۱۳۷۵). روضه الصفا. تهذیب و تلخیص عباس زریاب. چ ۲. ج ۲ (شش جلد در دو مجلد). تهران: علمی.
۲۹. نطنزی. معین‌الدین (بی‌تا). منتخب التواریخ معینی. به تصحیح ژان اوبن. تهران، خیام.
۳۰. نعمتی لیمایی. امیر (۱۳۸۵). تاریخ آموزش و پرورش در روزگار فرمان‌روایی مغولان و تیموریان - با نگاهی به پیشینه‌ی فرهنگی ایران. سبزوار. امیدمهر.
۳۱. یزدی. شرف‌الدین علی (بی‌تا). ظفرنامه یزدی. به تصحیح محمد عباسی. ج ۱. تهران: بی‌نا.

## شکل گیری نهضت شعوبیه و تأثیرات سیاسی و فرهنگی آن بر حکومت ایران تا قرن سوم هجری

**دکتر امیر تیمور رفیعی (نویسنده مسئول)**

استاد یار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات، محلات، ایران

**amirteymour\_rafeei@yahoo.com**

**لیلا نریمان فرد**

دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات، محلات، ایران

**Leilanaremanfard2014@gmail.com**

### چکیده

بعد از ورود اعراب به ایران، ایرانیان اسلام را پذیرفتند و بر این باور بودند که بعد از قبول دین اسلام با اعراب برابر خواهند بود و شعار اسلام را که گرامی ترین افراد نزد خداوند اهل تقوا خواهند بود را با جان و دل پذیرا شدند. اما پس از ورود اعراب به ایران، اسراف و تجمل آنان از سویی، تبعیض و بی عدالتی از سویی دیگر، همچنین فشار مالیاتی بر مردم و از جمله غیرمسلمانان جلوه گر شد. در این مقاله سعی بر آن بوده تا به کمک منابع موجود و مستند، یکی از مهمترین نهضت های علمی-فکری و ملی ایرانیان علیه تبعیض از سوی اقوام مهاجم عرب در قرون نخستین اسلامی، بررسی شود. در ادامه تأثیر نهضت در اتحاد سایر گروه های ایرانی و میزان تلاش و کوشش آنها در بیرون آمدن از حاکمیت اعراب می پردازد. این تلاشها در جهت نهضت شعوبیه این سؤال را به ذهن می آورد که عوامل شکل گیری نهضت شعوبیه چه بود؟ شعوبیه چه عقاید و آرای داشتند؟ و چه تأثیرات فکری- فرهنگی در جامعه بعد از خود گذاشت؟ به منظور پاسخ به سؤالات با طرح فرضیات در خور با روش پژوهش کتابخانه ای بررسی و مراحل کار به صورت طرح مقدماتی اولیه، شناسایی و گردآوری منابع و فیش برداری به آزمودن فرضیات نائل خواهیم شد.

**واژگان کلیدی:** موالی، نهضت تسویه، نهضت شعوبیه، خلافت امویان، تأثیرات فرهنگی